

"سفر پرنده گان بیبال"

یا

"خوشه های خشم" افغانی

عالیجناب

من تنها برای شعر سرودن زنده گی میکنم

اگر زنده گی ام را بگیری

آنوقت...

برای زنده گی کردن شعر خواهم سرود

بیرانژه (شاعر فرانسوی)

وقتی رمان "سفر پرنده گان بیبال" را خواندم با شگفتی تمام خود را در دالانهای جادویی هنر و در دشتهای گاهی واقعیت یافتم. برای لحظاتی "تیوری علمی در باره آفرینش هنری" یادم رفته بود؛ برای لحظاتی پیوند های پیچیده هنر و ایدیالوژی یادم رفته بودند و از همین قرار، چگونه گی تأثیر پذیری از اشکال ایدیالوژیک بازآفرینی هستی یادم رفته بود.

رمان "سفر پرنده گان بیبال" چنان ابعادی دارد که باید هم خواندن آنرا به همه گان توصیه کرد و هم به بهانه آن مسایل اساسی ادبیات را یکبار دیگر مطرح کرد و

جایگاه چنین آثاری را در زنده گی جامعه درگیر شده در چرخهای زنده گی سای تاریخ بازسنجید. این بازسنجی - اگر از دیدگاه بینش علمی یا متکی بر برداشت ماتریالیستی از آفرینش هنری مطرح گردیده باشد - ناگزیر با تمام برداشت های ایدئالوژیک (اگر نگوییم تیولوژیک) از ادبیات و هنر حوزه فرهنگی افغانستان ، در تضاد باز نشدنی قرار خواهد گرفت.

مقدم تر از هنر و فراتر از هنر باید پیوند و رابطه واقعیت بیرونی یا عینیت هستی را با آنچه در پرده مفاهیم « شعور » و « ذهن » افاده میگردد، روشن ساخت. البته دورانی که « ذهن »، « شعور » و « روح » را چیزهای غیر مادی میپنداشتند دیگر به « پیش تاریخ » تفکر بشر تعلق دارد. مفاهیمی چون ذهن ، شعور و روح را به حیث «هستیهای مستقل غیرمادی » انگاشتن به دورانی تعلق دارند که در آن انسان موجود فرا طبیعی و لاهوتی تلقی میشد و شاعر در میان انسانها، « موجود ابلیسی » معرفی میگردد. هم ماتریالیزم تاریخی و هم فلسفه زبان پُست مدرن (به ویژه تفکر ویتگنشتاین) به آن « بازی های زبانی » مهر پایانی زدند و راه شناخت علمی را باز کردند.

نی ذهن وجود مستقل دارد نی شعور و نی روح ! تنها موجودات « ذهنمند » و «شعورمند » هستند که در یک مفهوم کلی بنام « انسان » جا داده شده اند. انسان است که با ظرفیتهای ویژه ساختاری ، فزیولوژیک و تاریخی اش توان آنرا دارد که از خود و از بیرون از خود آگاه گردد. سر چشمه این آگاهی هم واقعیت بیرون است و هم چگونگی ساختمان دماغ در یک متن زنده گی اجتماعی . آگاهی و زبان دو رُخ یک سکه اند. یکی بدون دیگری وجود ندارند. اندیشه و زبان دو جلوه یک واقعیت اند. آگاهی انسان ، بازتاب آئینه وار هستی نیست. آگاهی جهان را در اندیشه دوباره سازی میکند یعنی از جهان مادی عینی ، یک جهان ذهنی ، یک جهان اندیشیده شده ، یک جهان اندیشه میسازد. آشکار است که این دو جهان با هم یکی نیستند.

اما اندیشه خود یک پروسه مادیت نی یک هستی مستقل غیر مادی. آگاهی به دو گونه است: ایدیاالوژیک و علمی. هنر و ادبیات به حوزه علم تعلق نمی گیرند. اما هنر و ادبیات خود ایدیاالوژی نیستند بل پدیده هایی اند که ایدیاالوژی را نشان میدهند و یا بهتر بگوییم وسایل ویژه نمایانند ایدیاالوژی اند. هنر آینه ایدیاالوژی است.

آلتوسر میگفت: « هنر، ادبیات ، رمان ما را به « دیدن » وامیدارد، چون بازنمایی میکنند. در دیدن شناخت (یعنی همان شناخت علمی) مطرح بوده نمیتواند.»

مثنوی مولانا جلال الدین شکیلی از باز نمایانند ایدیاالوژی حاکم آن روزگار است که مغز آدمهای آن روزگار را فرا گرفته بود و به حیث یک «واقعیت لاهوتی» زیسته میشد. هنری که مولانا عرضه میکرد ایدیاالوژی زیسته شده توسط آدمهای روزگار او را نشان میداد. " انسان سالاری" مولانا ، بیان ایدیاالوژیک « انسان ایدیاالوژیک » است زیر سیطره تیولوژی حاکم ! ما در ایدیاالوژی زیسته شده آن روزگار، در سرزنشها و توجیه های آفرینشگر آن روزگار (مولانا)، که همه آینه یی را میسازند ، هستی ایدیاالوژیک آن روزگار را باز مییابیم که چگونه به آدم ها «دید» میداد، چگونه پیوند های گروهی و اجتماعی را توجیه میکرد و چگونه ، به طور ایدیاالوژیک ، در تداوم مناسبات اجتماعی شریک میشد.

رمان معاصر ، همانند مثنوی مولانا ، ایدیاالوژی را در معرض دید قرار میدهد که توسط آدمهای داستان از طریق تاروپود شرایط معین تاریخی و مادی شان زیسته میشود.

هنر و ادبیات با ویژه گی هایی که در بالا برشمردم داخل حوزه ستیز های اجتماعی میگردند. رمان در بازنمایی واقعیت اجتماعی که بخش زنده آن «ایدیاالوژی زیسته شده توسط آدمهاست» (ایدیاالوژی زیسته شده ، در مقام یک واقعیت ویژه) به یک ابزار ستیز اجتماعی مبدل میگردد. پابلوپیکاسو میگفت: «هنر وسیله یی برای تزئین خانه بورژوا نیست ، سلاحی است برای نبرد.» (۱۹۴۵)

ارغند در رمان سفر پرنده گان بیبال « ایدیالوژی زیسته شده » را به حیث معمار نامریی زنده گی آدمها در متن یک واقعیت تلخ تاریخی نشان میدهد. نشان دادن رنج و تیره روزی یک زن افغان کار دشواری نیست ، ولی نشان دادن این که چنین زنی (مثلاً عتیقه) چگونه توهمات ایدیالوژیک مسلط را (که همه رفتارها و مواضع اش را چون جادوگری در طلسم خود دارند و آنها را رهنمون میشوند) زنده گی میکند و آنها را از طریق زنده گی خود به واقعیت تبدیل میکند، گرهی ترین مسأله است. این جاست که ادبیات به حیث «وسیله ایدیالوژیک» درگیر نبرد ایدیالوژیک میشود. از نبرد ایدیالوژیک تا نبرد طبقاتی فقط یک « دوردادن سکه » فاصله است.

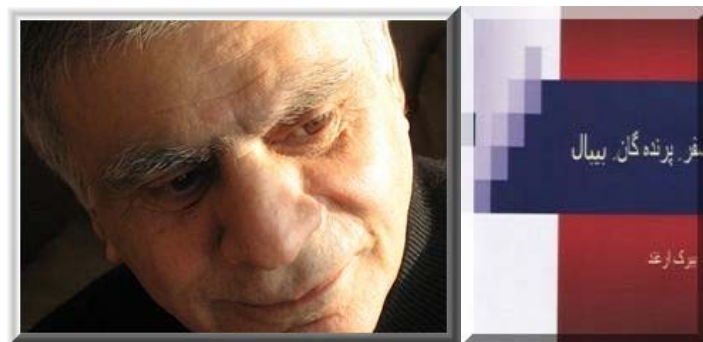
رمان «سفر پرنده گان بیبال» چون « خوشه های خشم» (اشتاین بک) ، چون «پلی بر رودخانه درینا » (از ایو آندریچ ،برنده جایزه نوبل) چون «رود بار آهن» (از سیرافیموویچ) یا «زنگها برای کی به صدا درمی آیند» (ارنست همینگوی) ، اثریست تکاندنده ، غافلگیر کننده ، بسیار گیرا و به یقین ماندگار. بازنمایی هنری واقعیت سه دهه جامعه افغانی که انباشته از گسسته های دردآلود پیوند های اجتماعی چندین سده یی ، متوقف شدن ناگهانی سیر رؤیاها و آرزو های دیرینسال آدمها توسط رویداد های تراژیک ، فرو ریخته شدن تندیس های بدریخت ارزشواره های کهن آزادی کش و بحران نظام ظالمانه اخلاقیات مسلط است ، کاریست بسیار دشوار که ببرک ارغند با چیره دستی هنری ، با وسواس یک باستانشناس و با موشگافی یک پژوهنده علمی از عهده آن بدر شده است . تولستوی میگفت: « رهایی زن در دانشگاه و در پارلمان قابل طرح نیست، بلکه در اتاق خواب است که زن به آزادی میرسد.» (سونات کروتزر) ولی ارغند در رمان «سفر پرنده گان بیبال» نشان میدهد که « زندان واقعی زن افغان » در « ایدیالوژی حاکم زیسته شده » توسط زنان و مردان نهفته است، یعنی راه را نشان میدهد که برای رهایی زن افغان، باید مغز های مردان و زنان را از غبار سربی دیرین سال ایدیالوژی ها آزاد ساخت و این آزاد سازی

نخست از همه مستلزم برهم زدن مناسبات مادی است که چون دامِ پاگیر و بالگیر بر سراسر هستی اجتماعی گسترده است و «سفر پرنده گان بیبال» راه برهم زدن این مناسبات را نشان میدهد.

شاید علاقه مندی بیسابقه زنان افغان به این رمان ناشی از همین بازنماییِ تردستانه رمزهای اسارت زن افغان باشد. در این زمینه نیز ارغند فرادستی خود را نشان داده است: به طور مستقیم مناسبات حاکم را با روی صحنه آوردن حاکمان تصویر نمیکند، بل، محکوم ترین موقعیت اجتماعی را چون «سست ترین حلقه» (که همانا تعیین کننده ترین حلقه است) بر میگزیند و از طریق زنده گی جهنمی آن، تمام زنجیرهای اسارت آور خردکننده را نشان میدهد.

نویسنده «سرمایه» میگفت که «ظلم را تحمل ناپذیر کنیم، یعنی، مظلومان را از آن آگاه سازیم!». «سفر پرنده گان بیبال» در نشان دادن راه آگاه شدن از ظلم به چنان پیروزی دست یافته است که میتواند در مقام یک نمونه بی بدیل تا دیر زمانی روشنگر راه مظلومان باشد.

سه شنبه، ۲۷/۱۱/۲۰۰۷



www.ayenda.org